

محمد مهدی شمس‌الدین، زندگی و زمانه و آثار

مجید مرادی*

چکیده

شناخت هر مکتبی و مذهبی مبتنی بر شناخت اندیشه و آثار اندیشمندان و عالمان آن مکاتب و مذاهب است؛ اندیشمندی که عمر گران‌بهای خود را صرف احیای مکتب و باورهای خود کرده‌اند و از هر گونه لذایذ مادی چشم‌دل فرو بسته‌اند تا چراغ دین را روشن نگه دارند. محمد مهدی شمس‌الدین یکی از عالمانی است که با پشت سر گذاشتن فراز و فرودها و سختی‌ها در زندگی خود، تقریب بین مذاهب اسلامی، که شرط اول پیش‌رفت اسلام در دنیای امروز است، سرلوحه کار خود قرار داد تا مسلمانان از تفرقه نجات یابند و همه با هم یک‌صدا و یک‌دل با عزت و شرف به حیات خود ادامه دهند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

* مجید مرادی (۱۳۴۹ -) مترجم و پژوهشگر مطالعات اسلامی و اندیشه معاصر عرب، تحصیل کرده حوزه و دانشگاه (کارشناس ارشد علوم سیاسی) است. از وی تاکنون علاوه بر ترجمه چندین کتاب، مقالات علمی، که نوعاً ترجمه است، در نشریات کشور به چاپ رسیده است. وی سردبیر سابق فصلنامه نامه قم و دبیر فعلی بخش اندیشه عرب هفته‌نامه پگاه حوزه است.

محمد مهدی شمس الدین در سال ۱۹۳۶م. در شهر نجف دیده بر جهان گشود، پدرش عبدالکریم در آنجا به تحصیل علوم دینی اشتغال داشت.^۱

پدر وی در سال ۱۹۴۸م. فرزند دوازده ساله‌اش را، که طلبه حوزه نجف بود، تنها گذاشت و با خانواده به لبنان بازگشت. پدرش می‌گوید: «شیخ محمد مهدی را در حالی در عراق ترک کردم که از فقر و گرسنگی و سرما رنج می‌کشید: خود او با عزم و اصرار، ماندن را برگزیده بود.» محمد مهدی شمس الدین خود، در وصف این دوره می‌گوید:

«زندگی در آن زمانه در نجف بسیار سخت بود و پناهگاه ما از تمام این سختی‌ها، درس و خواندن بود. گاه هم که از درس خواندن دلزده می‌شدیم به دیوان شعری یا کتاب تاریخی یا داستانی، عربی یا معرب، و یا روزنامه‌ای پناه می‌بردیم. کمتر به روزنامه دسترسی داشتیم، زیرا یا پول خریدش را نداشتیم و یا جرئت تظاهر به روزنامه‌خوانی را که به صورت مخفیانه خوانده می‌شد، زیرا مجله و روزنامه در عرف نجف آن روز از امور «عصری» ای شمرده می‌شد که بار کفر و ضلالت و افکار اجانب و کشورهای کافر غربی را با خود داشت؛ کشورهایی که بر ما هجوم آورده و ما را مستعمره خویش ساخته و قوانین مخالف شریعت اسلام را بر ما حکمفرما کرده و باب مدارس جدید را گشوده بودند. از این رو، حوزه نجف بر عقیده و تدین شاگردانش بیم داشت.»^۲

زندگی علمی و فعالیت‌های فکری و اجتماعی

شمس الدین، ۳۳ سال از عمرش را در عراق گذراند و در این مدت علاوه بر تحصیل علوم دینی در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و فکری هم فعالیت‌هایی داشته است. وی دروس علوم دینی را نزد برخی از برجسته‌ترین فقهای شیعه در قرن بیستم از جمله آیت الله سید محسن حکیم (۱۸۸۹ - ۱۹۷۰م.) و آیت الله سید ابوالقاسم خوئی (۱۸۹۹ - ۱۹۹۲م.) فراگرفت. از میان برجسته‌ترین هم‌دوره‌ای‌های وی در نجف می‌توان از آیت الله شهید سید محمدباقر صدر (۱۹۳۵ - ۱۹۸۰م.) و آیت الله سید محمد تقی حکیم و هم‌وطن و هم‌درس وی آیت الله سید محمد حسین فضل الله نام برد.

۱. الإمام الشیخ محمد مهدی شمس الدین، ج ۱، بی‌نا، ۲۰۰۴، ص ۸.

۲. محمد مهدی شمس الدین، نظام الإدارة والحکم فی الإسلام، ج ۲، المؤسسة الدولية للدراسات والنشر، بیروت ۲۰۰۰، مقدمه کتاب.

آغاز فعالیت‌های فکری شمس‌الدین، تألیف کتاب *نظام الحكم والإدارة في الإسلام* است که در سال ۱۹۵۴م. در عراق منتشر شد.

وی همراه با شماری از هم‌فکران نواندیش خود در نجف، مانند استاد محمد رضا مظفر و سید محمد باقر صدر و محمد حسین فضل‌الله در راه‌اندازی مجله *الأضواء*، که به عنوان نشریه جماعه العلماء نجف منتشر شد، مشارکت ورزید. مهم‌ترین فعالیت اجتماعی و تبلیغی وی نمایندگی آیت‌الله سید محسن حکیم در منطقه فرات الأوسط به مرکزیت شهر دیوانیه بود که از سال ۱۹۶۱م. تا ۱۹۶۹م. امتداد یافت. شمس‌الدین کتاب‌خانه‌ای بزرگ در شهر دیوانیه با نام «المکتبه العامه» تأسیس کرد و بیش از بیست مسجد را در همین شهر برای فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی بنیاد نهاد.

شمس‌الدین هم‌زمان با تدریس در دانشکده فقه (کلیه الفقه) نجف به همراه برخی از دوستان و هم‌فکرانش کوشید تا آموزش حوزوی را براساس مبانی و روش‌های علمی متناسب با مقتضیات زمانه سامان بخشد. از اهتمامات جدی او در این دوره تربیت مبلغان و وعالی‌آگاه به تحولات زمانه و دانا به شرایط زمانه است که توان رویارویی با این تحولات و شرایط را با فرهنگ استوار و ژرف و علم و واقع‌گرایی و نه خرافه‌زدگی و شلوغ‌کاری، که غالباً اتفاق می‌افتاد، داشته باشند.^۱ این اندیشه و حرکت در فضای سنتی نجف با مقاومت شدید روبه‌رو شد، ولی باز نایستاد.

دوره حضور شمس‌الدین در نجف هم‌زمان با تحولات اجتماعی مهمی در لبنان و عراق بود که تأثیر زیادی بر طلاب علوم دینی و به ویژه طلاب جبل‌عامل نهاد.

از دیرباز، علمای دینی شیعه لبنان فرزندان خود را برای تحصیل به نجف می‌فرستادند تا نقش دینی خانواده را تداوم بخشند. پس از تشکیل دولت لبنان در سال ۱۹۲۰م. کشاورزان و روستاییان هم، امکان یافتند فرزندان خود را جهت کسب علوم دینی به نجف بفرستند. از (۱۹۶۰ - ۱۹۷۰) میلادی، داشتن رتبه دینی مدخل نفوذ به دولت و کسب منصب رسمی در زمینه قضاوت یا افتا و حتی کسب عنوان مدرس دینی شد.

از پدیده‌های مهمی که در این دوره رخ داد روی‌گردانی بسیاری از عالم‌زادگان (روحانی‌زادگان) لبنانی از ادامه تحصیل چندین ساله‌شان و پیوستن برخی از آنها به حزب کمونیست عراق یا لبنان است. از برجسته‌ترین اینان حسین مروّه (۱۹۰۸ - ۱۹۸۷م.) اندیشمند کمونیست لبنانی و چندتن از فرزندان برخی علمای بزرگ شیعه هستند.

۱. همو، *ثورة الحسين في الوجدان الشعبي*، ج ۱، الدار الاسلامیة، بیروت ۱۹۸۰م.، ص ۳۰۵.

این وضعیت در دهه سی و چهل میلادی برای کسی که رویکردی عصری به دین داشت و از عقب‌ماندگی روش‌های علمی و پژوهشی و شیوه‌های آموزشی احساس سرخوردگی می‌کرد، بسیار ناگوار بوده است.

از دهه بیست میلادی مرجعیت شیعه نجف با ضربات سیاسی سختی مواجه شد که به تضعیف نقش آن در جامعه عراق انجامید. یکی از این حوادث تشکیل کشور عراق جدید پس از پیروزی نظامی انگلیس بر انقلاب ۱۹۲۰م. به رهبری علمای نجف بر ضد استعمار انگلیس بود. در انقلاب ۱۹۲۰م. عراق، همه عراقی‌ها از سنی و شیعه مشارکت داشتند، ولی با روی کار آمدن ملک فیصل اول برخی نخبگان سیاسی مخالف علما و شیوخ قبایل، که غالبشان شیعه بودند، احساس کردند فرصت مناسبی پیدا کرده‌اند تا با کمک گرفتن از استعمار بریتانیا، قدرت علما و شیوخ قبایل را از بین ببرند؛ به ویژه آنکه بیم آن داشتند علمای شیعه با استفاده از نیروی مذهبی و حمایت توده‌ها به حکومت برسند. یکی از پژوهشگران، آرایش نیروهای سیاسی پیرامون انگلیسی‌ها را چنین شرح می‌دهد:

ملی‌گرایان عراقی، که غالب آنان از اهل سنت بودند، درک کرده بودند که حفظ قدرت و منزلتشان در گرو غلبه بر قدرت علمای شیعه و شیوخ قبایل است، به همین سبب، ملی‌گرایان معتدل تنها راه کامیابی خود را بقای انگلیس در سرزمین خود یافته بودند.^۱ عامل دیگری که به تضعیف نقش سیاسی نهاد روحانیت و مرجعیت شیعه در عراق انجامید، مهاجرت برخی از مراجع نجف به ایران سال ۱۹۲۴م.، و بازگشت ناگزیرشان با پذیرش شرایطی بود که ملک فیصل اول (۱۸۸۵ - ۱۹۳۳م.) وضع کرده بود که نتیجه کلی آن به حاشیه رفتن نقش نجف و نقش سیاسی شیعه در عراق جدید و احساس مظلومیت و پامال شدن حقوقشان به سود دیگرانی بود که هزینه مبارزه و جهاد با استعمار انگلیس را پرداخته بودند.

از مهم‌ترین حوادث دوران حضور شمس‌الدین در عراق روی کار آمدن عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸م. است. وی که از پدری سنی و مادری شیعه متولد شده بود به محرومیت شیعیان از مناصب مهم دولتی و نظامی پایان داد، قانون اصلاحات ارضی را صادر کرد که، کشاورزان فقیر، و بیشتر شیعه، را از سلطه نظام فتودالی نجات می‌داد و کوشید تا تمامی شهروندان را از وضعیتی برابر قانون برخوردار کند. اما برخی اصلاحات و تغییراتی که او در قانون اموال شخصیه داد و به

۱. حیدر خلیل علی، العماقه والصلوچان (المرجعیه الشیعه فی ایران و العراق)، ج ۱، دار قرطاس، کویت ۱۹۹۷م.، ص ۱۷۵.

موجب آن سهم ارث زن و مرد را، برخلاف نص قرآنی، برابر قرار داد عامل برانگیختن مخالفت مراجع دینی‌ای شد که تا پیش از آن از وی حمایت می‌کردند.

پس از این، اجماعی شبه کامل میان احزاب دینی و ملی و حرکت‌های سیاسی عرب و کرد، مانند حزب بعث، اخوان المسلمین، ملی‌گرایان عرب، سوسیالیست‌ها، حزب دموکرات کردستان، جنبش دینی عراق علیه عبدالکریم قاسم صورت گرفت. به این ترتیب میان اقلیت دینی معارض (اقلیت شیعیان) به رهبری سید محسن حکیم و محمد مهدی خالصی و اقلیت قومی معارض به رهبری حزب بعث نوعی هم‌پیمانی غیرعلنی پدید آمد. شیعیان معارض، که در شهرهای شیعه‌نشین هوادار عبدالکریم قاسم نفوذ گسترده‌ای نداشتند، برای نشان دادن مخالفت خود به شهر اعظمیه می‌رفتند. در این دوره شاهد وحدت اسلامی بی‌نظیری میان علمای شیعه و سنی هستیم. گروه‌های زیادی از شیعیان از شهر مقدس شیعی کاظمیه به شهر سنی‌نشین اعظمیه رفتند تا در جشن‌های میلاد پیامبر، که تشکیلات سرّی حزب بعث به عنوان ویتربین دینی مقبول برای جریان قومی معارض به راه انداخته بود، شرکت کنند. در این جشن‌ها نماینده شیخ محمد مهدی خالصی و سید محسن حکیم در کنار نمایندگان اخوان المسلمین و حزب بعث خطابه‌هایی در باب ضرورت هم‌پیمانی مسلمانان با یک‌دیگر و هم‌پیمانی جریان دینی و قومی در جبهه واحد مبارزه با قدرت حاکم قرائت کردند.

این تحولات، از پدیده‌ای جدید پرده برداشت و آن این بود که متدینان شیعه و علمای شیعه معارض به اندازه‌ای که علمای سنی در مناطق خود از پشتیبانی توده‌ها برخوردار بودند در مناطق شیعه‌نشین از حمایت عمومی توده‌ها بهره‌مند نبودند. علت این امر، سلطه و نفوذ حزب کمونیست و نفوذ طرفداران دولت انقلاب (عبدالکریم قاسم) و رواج اندیشه‌های چپ در متن بیشتر شیعیان بود. اما رهبران جنبش‌های دینی و قومی معارض در مناطق سنی‌نشین به چنین مشکلی گرفتار نبودند و وضع به گونه‌ای بود که علمای شیعه معارض با حکومت عبدالکریم قاسم در مناطق سنی بیشتر از مناطق شیعی، هواخواه داشتند.

در انقلاب سال ۱۹۲۰ م. هم وضعیت مشابهی در برابر بریتانیای اشغالگر پدید آمده بود، اما در انقلاب سال ۱۹۲۰ م. سنی‌ها به مناطق شیعه‌نشین کوچ می‌کردند تا با انگلیسی‌ها بجنگند و این بار، پس از انقلاب تموز ۱۹۵۸ م. برخی شیعیان به مناطق سنی‌نشین می‌رفتند تا با عبدالکریم قاسم و انقلاب تموز بستیزند.

ائتلاف نانوشته میان جریان‌های دینی شیعه و قومیت‌گرایان و بعثی‌ها علیه عبدالکریم قاسم در

سطوح دیگر هم امتداد یافت. گزیده‌هایی از نوشته‌های متفکر اسلام‌گرا، سید محمدباقر صدر در ستونی ویژه در نشریه *الحریه*، که قومیت‌گرایان و بعضی‌ها بر آن اشراف داشتند، در کنار ستون ویژه‌ای که به نوشته‌های میشل عفلق متفکر قومیت‌گرا اختصاص داشت، منتشر می‌شد.

برخی رهبران *اخوان المسلمین* به همراه شماری از اسلام‌گرایان مستقل در سال ۱۹۶۰م. تقاضای تأسیس «الحزب الاسلامی» را به رهبری نعمان عبدالرزاق به وزارت کشور تقدیم کردند. این حزب نام مرجع عالی شیعه سید محسن حکیم، استاد شیخ محمد مهدی شمس‌الدین را به صفت ناظر (مشرف) در تقاضای خود گنجانند. وزارت کشور تقاضای آنان را رد کرد، ولی اعتراض آنان در دادگاه تجدیدنظر پذیرفته و فعالیت سیاسی این حزب آغاز شد. ده روز پس از تأسیس این حزب، مرجع بزرگ شیعه سید محسن حکیم فتوا به تحریم پیوستن به حزب کمونیست عراق داد و آن را کفر و الحاد خواند.^۱

صدور این فتوا در شرایطی بود که به دلایل پیش‌گفته قدرت سیاسی مرجعیت شیعه در نجف کاهش و دامنه حزب کمونیست در تمام عراق به سرعت گسترش یافته و دامنه نفوذ آن حتی به نجف و به درون خانواده‌های مذهبی و سادات کشیده شده بود.

علمای شیعه رواج‌گرایش به کمونیسم را ناشی از مماشات عبدالکریم قاسم با آنان می‌دیدند و، چنان‌که گفته شد، زمانی که دیدند وی قوانینی وضع کرده است که کاملاً با نص قرآن منافات دارد به مخالفت علنی با وی پرداختند. با سقوط عبدالکریم قاسم و روی کار آمدن عبدالسلام عارف، که زمینه‌ساز قدرت‌یابی مطلق حزب بعث بود، وضع شیعیان بسیار ناگوار شد. شیعیان از مناصب مهم کنار زده شدند. عبدالسلام عارف از شمار شیعیان در شورای ملی فرماندهی انقلاب (کودتا) بسیار کاست و از شیعیان با وصف «شعوبیون»، که وصفی توهین‌آمیز بود، نام برد و ترکیب اکثریت شیعه در شاخه غیر نظامی حزب بعث را تغییر داد و ورود به دانشکده‌های نظامی را برای شیعیان ممنوع کرد.

کمونیست‌هایی که ریشه خانواده‌گی شیعی داشتند به مراکز تفتیش خوانده شدند و بیش از رفقای خود از خانواده‌های سنی، به انواع شکنجه گرفتار آمدند. فهرست‌های اعدام مختص کمونیست‌های شیعه بود و حتی یک کمونیست سنی هم اعدام نشد.

۱. متن فتوا چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم. لایحوز الانتماء إلى الحزب الشیوعي؛ فلن ذلك كفر والحاد و ترویج للكفر و الإلحاد، أعاذکم الله و جميع المسلمین من ذلك و زادکم إیماناً و تسلیماً، والسلام علیکم و رحمة الله - محسن الحکیم، ۱۷ شعبان ۱۳۷۹.

سید محسن حکیم در ملاقات نخست وزیر عراق، طاهر یحیی با وی در کوفه به سال ۱۹۶۴ م. از تبعیض‌های مذهبی به زیان شیعیان به شدت گلایه کرد.^۱ چندی بعد مجله *الإیمان*، که به مرجعیت شیعه در نجف نزدیک بود، ابزار امیدواری کرد که عراق به رغم طوفان‌هایی که دیده است از حقیقت اسلامی و روح عربی و میراث رفیع خود دور نشود و عالی‌جناب عبدالسلام محمد عارف آب رفته را به جوی برگرداند.^۲ سید محسن حکیم در ملاقات یاد شده با نخست وزیر عراق هم، دست از انتقاد به عبدالکریم قاسم برنداشت و گفت: پیش از این به برخی حاکمان، که خدا از آنان انتقام گرفته است، گفتیم که ملت عراق، ملتی مسلمان و متدین است و به شریعت و نظامی غیر از اسلام رضایت نمی‌دهد، و این در حالی بود که عبدالکریم قاسم شخصاً گرایش‌های مذهبی داشته و حتی وصیت کرده بود که پس از مرگش، امام حکیم متکفل نماز بر او و دفنش شود و برای اجرای این وصیت خواهر وی پس از اعدامش نزد سید محسن حکیم می‌رود و از او خواهان اجرای آن مراسم و وساطت نزد کودتاچیان برای تحویل جسدش و دفن او براساس آداب اسلامی می‌شود که البته تقاضای حکیم هم به جایی نرسید.^۳

تأسیس حزب الدعوه، به عنوان حزبی سیاسی نقطه عطفی در تاریخ حوزه علمیة نجف است، زیرا بیش از سه دهه از کنار کشیدن علمای نجف از حوزه سیاست می‌گذشت. آغاز فعالیت سیاسی علمای نجف به اوایل قرن بیستم و به ویژه پس از ورود نیروهای انگلیس به عراق بر می‌گردد. در سال ۱۹۱۷ م. *جمیعة النهضة الإسلامية* به ریاست سید محمد بحر العلوم و شیخ محمدجواد جزائری تأسیس شد. این جمعیت بود که انقلاب ۱۹۱۸ م. نجف را اعلان کرد و با این حرکت، نخستین رویارویی مسلحانه با نیروهای انگلیس را پس از جنگ جهانی اول شکل داد. در سال ۱۹۱۸ م. حزبی به نام *الحزب النجفی السری* (حزب زیرزمینی نجف) متشکل از شماری از علماء، مانند شیخ عبدالکریم جزائری و شیخ محمدجواد جزائری و شیخ جواد جزائری و شماری از رؤسای عشایر و شخصیت‌های اجتماعی تأسیس شد که از حمایت میرزا محمد تقی شیرازی برخوردار بود. در کربلا هم در سال ۱۹۱۸ م. *الجمیعة الإسلامية* به ریاست شیخ محمدرضا، نوه میرزای شیرازی شکل گرفت که سید هبة الدین شهرستانی و سید حسین قزوینی از اعضای آن

۱. *الشیعة الدولة القومية*، ص ۳۵۳.

۲. همان، ص ۳۵۴.

۳. همان، ص ۲۱۱.

بودند. در سال ۱۹۱۹م. جمعیت حرس الاستقلال (انجمن پاسداران استقلال) تأسیس شد که از برجسته‌ترین اعضای آن شیخ محمد باقر شبیبی و علی بازرگان و جلال بابان و محیی الدین سهروردی و سید محمد صدر بودند.

انجمن‌ها و احزاب یادشده نقش برجسته‌ای در مقاومت در برابر نیروهای اشغالگر انگلیسی داشتند و اوج آن خیزش و انقلاب ۱۹۲۰م. (ثورة العشرين) بود که انجمن‌ها و احزاب اسلامی به رهبری علمای دینی نقش برجسته‌ای در مبارزه با انگلیسی‌ها داشتند. اما فعالیت سیاسی علما با اقدام حکومت عبدالمحسن سعدون در ۲۵ حزیران ۱۹۲۲م. به دست‌گیری و تبعید شماری از علمایی که با معاهده ۱۹۲۱م. میان حکومت عراق، پس از انقلاب ۱۹۲۰م. و انگلیس مخالف بودند، به شکست انجامید.

پس از مدتی حکومت عراق به علمای تبعید شده پیشنهاد کرد تا به شرط عدم دخالت در امور سیاسی به عراق بازگردند. سیدابوالحسن اصفهانی از تبعیدگاهش در ایران در بیست و پنجم شعبان ۱۳۴۲ق. نامه‌ای به ملک فیصل اول پادشاه عراق نوشت و شرایط حکومت عراق را پذیرفت. این نامه به منزله اقرار علما به عقب‌نشینی از حوزه نزاع سیاسی و کنارگرفتن از رهبری توده‌های مردم عراق در جنبش مطالبه حقوق مشروعشان بود.

سیاست دولت انگلیس در عراق، کنار زدن علما از متن مردم و بدنام کردن حرکت استقلال طلبانه جهادی بود. به مرور زمان وضع به گونه‌ای درآمد که در نگاه عامه مردم پرداختن به امور سیاسی نوعی خروج از اصول اسلام، و فعلی حرام تلقی شد و هر عالمی که می‌خواست وارد فعالیت سیاسی شود تخطئه و از حوزه اجتماع کنارزده می‌شد و در معرض شک و شبهه قرار می‌گرفت.

سید محمدباقر صدر در زمانی که به تأسیس حزب الدعوة (تابستان ۱۹۵۷م.) اقدام می‌کرد از مشکلات و مخاطرات این کار آگاه بود. وی به دفاع از کار حزبی پرداخت و برای مشروعیت‌بخشی به کار حزبی چنین نظریه پردازی کرد: نام «الدعوة الإسلامية» نامی طبیعی برای کار ماست و تعبیری شرعی از وظیفه ما در دعوت مردم به سوی اسلام، و مانعی است برای اینکه ما از خود به حزب و حرکت و سازمان تعبیر کنیم، زیرا ما حزب الله و أنصار الله و أنصار الإسلام هستیم. در هر حال ما داعیان به سوی خداییم و کار ما دعوت به اسلام است، و از آن رو که شریعت اسلام، ما را به پیروی از شیوه‌ای معین در تبلیغ و دگرگونی دستور نداده است برای ما شرعاً جایز است هر شیوه‌ای را که در نشر مفاهیم و احکام اسلام سودمندی بینیم در پیش گیریم.^۱

۱. نخبة من الباحثين، محمد باقر الصدر: دراسات في حياته و فكره، العارف للطبوعات، بيروت ۱۹۹۶م.، ص ۵۲۷.

چنان‌که پیش‌تر گفتیم شمس‌الدین در این مرحله از هم‌راهان و هم‌فکران محمدباقر صدر در تأسیس و تداوم فعالیت حزب الدعوة الاسلامیه بود و در پی‌ریزی مبانی فکری و حرکتی این حزب با صدر مشارکت داشت.

شمس‌الدین در لبنان

شمس‌الدین در سال ۱۹۶۹م. به لبنان بازگشت و در همین سال ریاست الجمعية الخيرية الثقافية (انجمن خیریه فرهنگی) را که در سال ۱۹۶۶م. به وسیله گروهی از علمای دینی و مؤمنان فعال تشکیل شده بود برعهده گرفت. این انجمن، شماری از مؤسسات فرهنگی و تربیتی به راه انداخت و برگزاری و نشست‌های فکری و نشریات فرهنگی اسلامی از دیگر فعالیت‌های این انجمن بود که نقش مهمی در پژوهش نسل مقاومت اسلامی داشت.

تا سال ۱۹۷۵م. بیشتر فعالیت شمس‌الدین در لبنان، فکری و فرهنگی و غیرسیاسی بود، و وی سبک فعالیت خود را در عراق، که تحت نظارت و اشراف سید محسن حکیم بود، در لبنان هم ادامه داد و برای همین، از ورود به شورای عالی شیعان (المجلس الإسلامي الشيعي الأعلى) پرهیز کرد. اما در سال ۱۹۷۵م. با اینکه پیشنهاد ورود به عرصه انتخابات این شورا را رد کرده بود و در ایام انتخابات جهت معالجه بیماری‌اش در لندن به سر می‌برد به عنوان نایب رئیس این شورا، که ریاست آن را امام موسی صدر برعهده داشت، منصوب شد.

در سال ۱۹۷۸م. امام موسی صدر رئیس شورای عالی اسلامی شیعه لبنان در جریان سفری به لیبی رفته شد و پس از آن شمس‌الدین، عملاً ریاست این شورا را برعهده گرفت. از این پس، شمس‌الدین ناگزیر از ورود به عرصه فعالیت سیاسی در لبنان و منطقه عربی شد. در سال ۱۹۹۴م. یعنی چهارده سال پس از رفته شدن امام موسی صدر و ناامیدی از بازگشت وی، ریاست شورای عالی اسلامی شیعه لبنان، رسماً برعهده شمس‌الدین قرار گرفت. وی پس از عمری تلاش فکری و فرهنگی و سیاسی، سرانجام در سال ۲۰۰۱م. بر اثر بیماری وفات یافت.

از حوادث مهم دوران حیات شمس‌الدین، تأسیس جنبش شیعی امل بود و پس از امام موسی صدر، اندیشه‌های شمس‌الدین مهم‌ترین منبع تغذیه فکری این جنبش بوده است.

برآمدن جنبش امل

امام موسی صدر در سال ۱۹۵۹م. به لبنان رفت و در مدت کوتاهی با توجه به شدت اختلافات

درونی میان طایفه شیعه، که نسبت به رقابای خود یعنی مسیحیان و اهل تسنن ضعیف‌ترین موقعیت سیاسی و اقتصادی را داشتند، به چهره‌ای مقبول و کاریزماتیک تبدیل شد. وی تلاش‌های زیادی را جهت احقاق حقوق شیعیان محروم لبنانی انجام داد و حرکت مردمی گسترده‌ای را به نام حرکت المحرومین در جنوب و شرق و نهایتاً در بیروت به راه انداخت.

رویارویی‌های شدید میان شیعیان و نظام سیاسی لبنان، که به اعتقاد امام موسی صدر خواسته‌های اصلاح طلبانه و عدالت خواهانه شیعیان را نادیده می‌گرفت، به برپایی تظاهرات چند ده هزار نفره در بعلبک و صور در حمایت از صدر انجامید. در این حرکت‌ها برای نخستین بار شعار «السلاح زينة الرجال» سرداده شد که عمق سرخوردگی شیعیان را از سیاست‌های تبعیض آمیز نظام نشان می‌داد.^۱

حرکت المحرومین به دنبال فعالیت‌های سیاسی اقدام به تأسیس نیروهای شبه نظامی نمود. در ژوئیه ۱۹۷۵م. پس از حادثه انفجاری که به کشته شدن ۲۶ تن از جوانان این جنبش در حین آموزش نظامی انجامید، امام موسی صدر موجودیت سازمان امل (أفواج المقاومة المؤمنة) را اعلام کرد. رفته رفته با پررنگ شدن حضور امل، این سازمان جای حرکت المحرومین را گرفت.

مهم‌ترین دغدغه امام موسی صدر احیای موجودیت شیعه در لبنان از راه محرومیت‌زدایی از این طایفه و وارد کردن آن در معادلات سیاسی لبنان به تناسب وزن جمعیتی‌اش بود. تأسیس شاخه نظامی حرکت المحرومین از سوی وی به معنای رویکرد انقلابی و یا فراهم ساختن مقدمات تشکیل حکومتی اسلامی نبود. حتی در دو سال نخست جنگ‌های داخلی لبنان، که امل وارد آن نشده بود، بسیاری از شیعیان بر مبنای منطق «انقلابی‌گری» بر امام صدر خرده گرفتند که وی آن گونه که آنان می‌خواهند وارد معرکه نمی‌شود و بر اساس همین ارزیابی، جریان چپ و انقلابی صدایی رساتر می‌یافت و از محبوبیت امام صدر کاسته می‌شد تا اینکه وی در سال ۱۹۷۸م. پس از مسافرت معروفش به لیبی ناپدید شد و ناپدید شدن او مرحله جدیدی در تاریخ سیاسی شیعه در لبنان گشوده شد.^۲

تأسیس مجلس اعلای شیعه لبنان از سوی امام موسی صدر اقدام دیگر در جهت تحمیل موجودیت شیعه بر نظام سیاسی لبنان و محرومیت‌زدایی از شیعیان بود. سید موسی در جایگاه ریاست این

۱. حسن صبرا، *الصحة الإسلامية في لبنان*، ص ۱۷۰ - ۱۶۹ و اسماعیل صبری عبدالله و دیگران، *الحركات الإسلامية في الوطن العربي*، ج ۴، مرکز دراسات الوحدة العربية، بیروت ۱۹۹۸م.

۲. همان، ص ۱۷۰.

مجلس، با اصرار، شیخ محمد مهدی شمس‌الدین را در جایگاه جانشینی (نیابت) خویش نشانده. شمس‌الدین هم که به تازگی از نجف به لبنان رفته است، بیش از آنکه حامل رسالت حزب الدعوة باشد، که حزبی شدیداً سیاسی است، پای‌بند رویکرد فرهنگی - اجتماعی‌ای بود که در دوران تجربه همکاری با دستگاه مرجعیت سید محسن حکیم در عراق در پیش گرفته بود. نهادهایی که امام صدر و حرکت المحرومین تشکیل دادند، دارای چارچوبی دینی یا درون‌مایه‌ای مذهبی بود. با پدید آمدن این مؤسسات، اهتمام به برگزاری مناسبت‌های دینی و به ویژه شیعی، که دارای صبغه‌ای تاریخی‌اند، آغاز شد.^۱

پس از ناپدید شدن امام موسی صدر در اوت ۱۹۷۸م. جنبش امل دچار خلأ رهبری شد و این خلأ موقتاً با انتخاب حسین الحسین پر شد. اگرچه وی به هیچ وجه نفوذ و کارایی امام موسی صدر را نداشت. پس از وی نبیه بری از سال ۱۹۸۰م. تاکنون رهبری این جنبش را بر عهده دارد.

شکل‌گیری حزب الله

برخی آغاز شکل‌گیری حزب الله را به جلسه‌ای نسبت می‌دهند که در سال ۱۹۶۹م. در عراق با حضور سید محمد باقر صدر، سید موسی صدر، شیخ صبحی طفیلی، حسین کورانی و حسن ملک تشکیل شد و در آن مقرر شد پایه فعالیت انقلابی شیعی در لبنان نهاده شود که شماری از علمای شیعه تحصیل کرده در نجف زمام آن را در دست گیرند. پس از آن شماری از طلاب لبنانی نجف، که عضو حزب الدعوة بودند، با بازگشت به وطن سعی در جلب توجه تحصیل‌کردگان و دانشجویان دانشگاه‌ها برای ترویج دعوت اسلامی نمودند.

اما نقطه انشقاق و اختلاف میان این گروه و امام موسی صدر این بود که سید موسی صدر باوری تام به حفظ موجودیت لبنان و نظام سیاسی موجود و همکاری با طایفه مسیحی داشت، ولی حزب الدعوة تمام فعالیت خود را بر عدم پذیرش حاکمیت مسیحیان بر مسلمانان متمرکز کرده بود.

پس از اوج‌گیری جریان امام موسی صدر و موفقیت او در تأسیس نهادهای شیعی و مهم‌تر از همه آنها جنبش امل، جریان حزب الدعوة تصمیم گرفت برای تثبیت مفاهیم اسلامی در ذهنیت اعضای این جنبش به آن بپیوندند. شماری از این افراد بعدها اقدام به تأسیس حزب الله کردند.

مقدمات شکل‌گیری حزب الله در سال ۱۹۸۲م. با خروج حسین موسوی عضو دفتر سیاسی

جنبش أمل و تأسیس حركة أمل الإسلامية به رهبری وی فراهم شد. علت اصلی این انشقاق، نزاع میان اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان بود و با توجه به فضای پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و انشقاق اسلام‌گرایان به علنی کردن رویکردشان چنین امری طبیعی می‌نمود.

جنبش أمل اسلامی، که بعدها بخشی از حزب الله شد، پس از تأسیس از حمایت‌های مادی و معنوی ایران برخوردار گردید و حتی برخی طرفداران انقلاب اسلامی در لبنان از رهبرانقلاب اسلامی خواستند تا هرگونه کمک خود را به کسانی که کاملاً در خط امام نیستند، مانند شمس الدین، قبلان و بری قطع کند.^۱

اختفای امام موسی صدر را هم می‌توان از عوامل زمینه ساز برای تفرقه در صفوف جنبش أمل و تشکل حزب الله دانست، اگرچه نمی‌توان نقش تئوریک سید محمد حسین فضل الله را نادیده گرفت که در سال ۱۹۸۱م. با انتشار کتب *الإسلام ومنطق القوة* او زمینه برای شکل‌گیری جریان اسلام‌گرای انقلابی فراهم شد.

در سال ۱۹۸۲م. نیبه‌بری آمادگی خود را برای شرکت در شورای نجات ملی، که طرح آن در روزهای نخست اشغال لبنان به وسیله اسرائیل از سوی فیلیپ حبیب فرستاده ویژه امریکا ارائه شده بود، اعلام کرد. این شورا تحت ریاست الیاس سرکیس رئیس جمهور لبنان و نمایندگان طوایف و مذاهب لبنان، بشیر جمیل از سوی مارونی‌ها، ولید جنبلاط از سوی دروزی‌ها، شفیق الوزان (نخست وزیر) به نمایندگی از اهل سنت، فؤاد بطرس به نمایندگی از ارتدکس‌ها، نصری معلوف به نمایندگی از کاتولیک‌ها و نیبه‌بری به نمایندگی از شیعیان، تشکیل شد. شماری از اعضای جنبش أمل که پیش‌تر در ایام تحصیل در نجف با حزب الدعوه مرتبط بودند و تحت تأثیر منطق انقلابی این حزب قرار داشتند و در لبنان هم به شدت با حزب کتائب تحت حمایت اسرائیل به ستیز بودند، فرصت را برای خروج از جنبش أمل مناسب یافتند. آنان به جهت اعتراض به پیوستن نیبه‌بری به شورای نجات ملی از این جنبش خارج شدند و بلافاصله حزب الله را تشکیل دادند. در رأس این حرکت، ابراهیم السید الامین، معروف به سید ابراهیم الامین نماینده جنبش أمل در ایران قرار داشت که در سال ۱۹۸۳م. و در دوره ای کوتاه سخنگوی رسمی حزب الله بود. پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹م. نقش مستقیم در شکل‌گیری نهضت اسلامی جدید در لبنان داشت. در سال ۱۹۸۲م. جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی‌های

۱. کیهان العربی، ۱۹۸۲/۱۰/۷ به نقل از: محمد شمس و حسین مرجی.

نظامی گسترده به ویژه بازپس‌گیری خرمشهر تصمیم به تحرک سیاسی قوی‌تر در کشورهای عربی و طرح ضرورت برپایی حکومت اسلامی در کشورهای اسلامی گرفت: سفیر ایران در لبنان شیخ موسی فخر روحانی، که پیش‌تر نماینده حزب الدعوة در ایران بود، به واضح‌ترین شکل به برپایی نظامی اسلامی در لبنان بدون تأخیر و تردید دعوت کرد و تمام نیروهای سیاسی مانند نبیه‌بری و ولید جنبلاط را، که با منطق وی موافق نبودند، به مزدوری بیگانگان متهم کرد و از این فراتر رفت و به علمایی که پیش از اشغال لبنان و پس از اشغال، دعوت او را تأیید نکردند حمله کرد.^۱

به فاصله کمتر از سه ماه از فتح خرمشهر (مارس ۱۹۸۲ م.) اسرائیل، در ژوئیه، جنوب لبنان و در سپتامبر همین سال پایتخت لبنان (بیروت) را به اشغال خود درآورد تا دفاع از خود را در برابر دشمن تازه‌اش، که شعار آزادی قدس را هدف نهایی خود اعلام می‌کرد، در خارج از مرزهایش آغاز کرده باشد.

در مقابل جنبش امل که تنها به مقاومت درون مرزهای لبنان و صرفاً اخراج اشغالگران از خاک میهن معتقد، و ساختار موجود نظام سیاسی لبنان را پذیرفته بود و لبنان را وطن نهایی می‌دانست و اعتقادی به اصل ولایت فقیه نداشت، جنبش حزب الله با هدف تغییر ساختار نظام سیاسی و ایجاد جمهوری اسلامی به سبک ایران و با التزام به اصل ولایت فقیه و وابستگی به جمهوری اسلامی ایران و با اعتقاد به ضرورت نابودی رژیم صهیونیستی و آزادسازی قدس به راه افتاد و نبرد بی‌امان این جنبش با اشغالگران به عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب در مارس ۲۰۰۱ انجامید. علاوه بر حزب الله، که آرمان برپایی جمهوری اسلامی را در لبنان در سر می‌پروراند، جنبش توحید اسلامی به رهبری شیخ سعید شعبان هم پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در پی برپایی حکومتی اسلامی در طرابلس برآمد. جنبش توحید اسلامی در سال ۱۹۷۵ م. تأسیس شد و بعدها دو گروه دیگر به نام المقاومة الشعیبه به رهبری خلیل عکاوی در سال ۱۹۸۲ م. و سپس جندالله، که قبل از سال ۱۹۸۲ م. تحت نفوذ فلسطینی‌ها شکل گرفته بود، به این جنبش پیوستند و جنبش توحید اسلامی را تشکیل دادند. این جنبش، پس از فراهم شدن فضا و شرایط اسلامی متأثر از انقلاب ایران و شکست نیروهای ناسیونالیست عرب و چپ‌گرا از اسرائیل و سپس تحت تأثیر سازمان فتح، که جریان اسلام‌گرای طرابلس را فرصت مناسبی برای یافتن پوشش اسلامی - سیاسی در

۱. حسن صبرا، پیشین، ص ۱۷۵.

رویارویی با سوریه در شمال لبنان می‌دید، رونق یافت. شیخ سعید شعبان با اعلام حکومت اسلامی در طرابلس جنبش توحید اسلامی را در زد و خوردهای یاسر عرفات با سوریه در شمال لبنان، به نفع عرفات وارد معرکه کرد که با ورود ارتش لبنان، که تحت نفوذ سوریه قرار داشت، به شدت سرکوب شد.

تنوع مذهبی و طایفه‌ای لبنان

شمس‌الدین با اذعان به اقتضات خاص جامعه متنوع لبنان به تأثیرپذیری نظریه سیاسی خود از این وضعیت اعتراف می‌کند:

«این تنوع اسلوب معینی را در نظام سیاسی و پروژۀ دولت ایجاد می‌کند و من به تمام مقتضیات تنوع از خاستگاه این [ایده] که وحدت سیاسی جامعه و گروه [تکوین] واحدی به نام شهروند و نه طایفه است، التزام دارم ... و می‌دانم که حرکت از نقطه قاعده تنوع، فرصت پی‌ریزی ایستاری ملی را فراهم خواهیم ساخت.»^۱

شمس‌الدین با طرح نظریه دموکراسی عددی مبتنی بر شورا کوشید راهی برای برون شد از بحران‌ها و نزاع‌های احزاب و طوایف متعدد در لبنان پیدا کند. البته شمس‌الدین به لوازم و پی‌آمدهای نظریه سیاسی خود در کشوری مانند لبنان که قدرت یافتن مسلمانان است توجه دارد و می‌کوشد غیر مسلمانان را از بی‌خطر بودن آن مطمئن سازد:

«طرفداران دولت عصری پیش‌رفته، لازم نیست از وجود مسلمانان که از اکثریت برخوردارند، احساس خوف کنند، زیرا مسلمانان به عنوان اکثریت خود را چونان حکامی مطرح نکرده‌اند که ترس‌آور و نگرانی‌آور باشند. آنان خود را با اتکا به اصل دموکراسی، چونان روش سیاسی مطرح کرده‌اند. هر گاه از این طریق توانستند به حکومت دست یابند، همه شهروندان باید گزینه ملت را بپذیرند و بر این اساس گروه اندکی که شعار سکولاریسم و طایفه‌گرایی سر می‌دهد حق ندارد برخلاف خواست همگان حکومت کند و به هیچ کس اجازه ندهد در فضایی آزاد، نظر خود را بیان کند.»^۲

شمس‌الدین برای اینکه به اقلیت‌های دینی لبنان اطمینان بیشتری دهد به صراحت اعلام می‌کند در پی ایجاد جمهوری اسلامی در لبنان نیست:

«ما بارها گفته‌ایم که ایده برپایی دولت اسلامی را در لبنان نمی‌پذیریم. حتی طرح ما (دموکراسی

۱. محمد مهدی شمس‌الدین، *التطبیع بین ضرورات الأنظمة و خيارات الأمة*، ص ۹۴.

۲. فرح موسی، *خيارات الأمة و ضرورات الأنظمة عند الشيخ محمد مهدی شمس‌الدین*، ص ۱۹۴.

عددی مبتنی بر شورا) به سکولار بودن متصف شده است و این امر باید منادیان سکولاریسم را بر پذیرش این طرح تشویق کند. ما اعلام می‌کنیم که این طرح حقیقتاً نه سکولار است و نه جمهوری اسلامی.^۱

هدف شمس‌الدین از طرح ایده دموکراسی عددی از بین بردن امتیازات طایفه‌ای و دستیابی به وضعیت برابر سیاسی برای همه طوایف و مذاهب است:

«هنگامی که نظام طایفه‌ای را از بین بردیم و نظام دموکراتیک عددی را بر پا کردیم در آن صورت شهروندی لبنان مبنای حاکم خواهد بود.»^۲

گزیده آثار

از علامه شمس‌الدین کتاب‌ها، مقالات و مصاحبه‌های فراوانی به جای مانده است که نشان‌دهنده وسعت و تنوع اهتمامات و دغدغه‌های فکری اوست. شمار کتاب‌هایی که تاکنون (سال ۲۰۰۶م.) از وی به چاپ رسیده به ۲۵ جلد می‌رسد. غالب مقالات و مصاحبه‌های پراکنده شمس‌الدین، که پیش‌تر در مطبوعات منتشر شده، در کتاب‌های وی تنظیم و سامان مجدد یافته‌اند. در اینجا به معرفی اجمالی مهم‌ترین آثار وی با مراعات ترتیب زمان انتشار می‌پردازیم:

۱. نظام الحکم و الإدارة فی الإسلام^۳

نخستین تألیف علامه شمس‌الدین است که برای نخستین بار در سال ۱۹۵۴م. در عراق منتشر شده. این کتاب تا زمان انتشارش نخستین متن سیاسی عربی به شمار می‌آید که به مسئله حکومت اسلامی در عصر کنونی می‌پردازد. شگفت آنکه شمس‌الدین در زمان انتشار این اثر هنوز دهه دوم عمرش را به پایان نرسانده بود.

این کتاب شامل دو بخش عمده است که در بخش نخست به نظام سیاسی و حکومتی اسلام از دیدگاه دو فرقه عمده آن، شیعه و سنی پرداخته شده و در بخش دوم به نظام مدیریتی اسلامی. در بخش نخست، حکومت اسلامی و ماهیت قدرت و ضرورت آن، مراحل تاریخی نخست

۱. همان، ص ۱۹۵ - ۱۹۶.

۲. همان، ص ۱۸۰.

۳. نظام حکومت و مدیریت در اسلام.

شکل‌گیری قدرت سیاسی در اسلام، آرای فرق اسلامی در باب نظام سیاسی، رابطه نص با دولت، ماهیت امامت معصوم نزد شیعه و ماهیت خلافت نزد اهل تسنن مطرح می‌شود. در بخش دوم کتاب، که عنوان مدیریت در اسلام را دارد، به مسائلی چون مبنای مشروعیت قدرت اداری و حدود آن و بحث مدیریت اسلامی در عهد پیامبر (ص) پرداخته شده است. شمس‌الدین در مقدمه‌ای که بر چاپ دوم کتاب *نظام الحكم والإدارة في الإسلام* (۱۹۹۰ م) می‌نویسد به توضیح فضای فکری و سیاسی نجف در دهه‌های سی تا پنجاه، به رواج افکار بیگانگان و تهاجم فکری - فرهنگی غرب استعمارگر، گشوده شدن مدارس جدید، که حوزه نجف با احتیاط و اتهام به افکار غربی آنان و علوم ناآشنا و شیوه زندگی ناشناخته‌شان با آنان روبه رو می‌شد و بر عقیده و تدین محصلان این مدارس بیم داشت و نیز به سخنان غضب‌آلود و اسف‌آلود و ندامت‌آمیز علمای نجف دربارهٔ *معركة* «مشروطه خواهان و استبداد طلبان» و فعالیت‌های فکری غرب‌گرایانی مانند طه حسین و علی عبدالرازق، نویسنده کتاب *جنگالی الإسلام و أصول الحكم* می‌پردازد و می‌گوید:

«مسئله حکومت و دولت در آن زمان از دغدغه‌های ظاهر و رایج نجف نبود ... شاید نجف به سبب چشیدن طعم تلخ تجربهٔ مشروطه در ایران و سرخوردگی از آن که به روی کار آمدن خاندان پهلوی انجامید، با نگرانی و احتیاط به این مسئله می‌نگریست.»

دوره‌ای که شمس‌الدین به آن اشاره می‌کند دوره‌ای است که علمای نجف به سبب ناکامی در اقدامات سیاسی از دخالت در امور سیاسی پرهیز می‌کنند و از زمانی که سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۳۴۲ ق. در نامه‌ای به ملک فیصل اول پادشاه عراق، شرط او را برای بازگشت از تبعیدگاهش (ایران) به نجف، که عدم دخالت در امور سیاسی بود، پذیرفت، سنت عدم دخالت علما در امور سیاسی در فضای نجف جریان داشت. در این فضا شمس‌الدین، برخلاف نائینی، که در صد عرضة نظریه‌ای برای محدود سازی قدرت و تحدید الگویی معاصر از دولت اسلامی بود، تنها به اثبات این مطلب می‌پردازد که اسلام دارای نظام حکومت و مدیریتی است که در دو قالب خلافت (سنی) و امامت (شیعی) در بستر تاریخ ردپای خود را بر جای نهاده است.

۲. السلم و قضايا الحرب عند إمام علی^۱

مؤلف این کتاب را جهت عرضه به کنگرة نهج البلاغه در جمهوری اسلامی ایران به مناسبت

۱. صلح و مسائل جنگ از نگاه امام علی.

هزارمین سال تدوین کتاب *نهج البلاغه* نگاشته است. شمس‌الدین در این کتاب با استناد به متون *نهج البلاغه* تأکید می‌کند که ایده اصلی و اساسی در روابط میان انسان‌ها، ایده صلح است. اهمیت این نظر از آن رو است که در مقابل نظر بسیاری از فقها قرار دارد، که اساس روابط مسلمانان و غیر مسلمانان را جهاد و مبارزه و جنگ می‌دانند.

۳. بین جاهلیه و الإسلام

این کتاب آینه‌ی یکی از مراحل فکری شمس‌الدین است و آن تأثیرپذیری از سید قطب است که ایده حاکمیت و جاهلیت وی هنوز دست‌مایه بسیاری از حرکت‌های سیاسی در جهان اسلام است. شمس‌الدین نیز جاهلیت را به ما قبل اسلام و جاهلیت جدید تقسیم می‌کند اما بیشتر به ابعاد اخلاقی و اجتماعی جاهلیت نظر دارد تا ابعاد سیاسی؛ و برخلاف سید قطب به دام تکفیر نمی‌افتد و برخلاف وی، که اندیشه جاهلیت و حاکمیت او دست‌مایه حرکت‌های افراطی و رادیکال سیاسی در جهان اسلامی قرار گرفت، بحث جاهلیت شمس‌الدین بیشتر مایه‌های فرهنگی دارد تا سیاسی و مورد استفاده چنین حرکت‌هایی قرار نگرفته است.

۴. العلمانية: تحلیل و نقد للعلمانية محتوی و تاریخاً في مواجهة المسيحية و

الإسلام و هل تصلح حلاً لمشاكل لبنان؟^۱

از آغاز آشنایی جهان اسلام با اروپا در اواخر قرن نوزدهم دعوت به سکولاریسم و ابعاد مختلف آن در جهان اسلام ظهور یافت. پس از شکست ۱۹۶۷ عرب‌ها از اسرائیل، منادیان سکولاریسم مسئولیت شکست را به گردن اسلام یا به تعبیر خودشان «ذهنیت دینی یا ذهنیت غیبی» گذاشتند. شمس‌الدین در این کتاب موضعی منفی در برابر سکولاریسم دارد و بر آن است که سکولاریسم، به عنوان روش زندگی‌ای که هیچ‌گونه تأثیر یا جهت‌دهی دینی را در سازمان‌دهی جامعه و روابط انسانی برنمی‌تابد، نمی‌تواند راه حل مشکلات لبنان باشد و باید راه‌های دیگری را جست و جو کرد. چاپ نخست این کتاب در سال ۱۹۸۰ تنها شامل بخش دوم چاپ‌های بعدی است. یک سال پس از انتشار چاپ نخست، مؤلف فصل‌های دیگری را هم به کتاب افزود که بخش نخست آن را شکل داد. در بخش نخست این کتاب موضوع سکولاریسم از

۱. سکولاریسم: تحلیل و نقد درون مایه و تاریخ سکولاریسم در رویارویی با مسیحیت و اسلام و اینکه آیا نسخه حل مشکلات لبنان است یا خیر.

بُعد کلی آن و به عنوان خطری که جهان اسلام از آغاز برخورد میان اسلام و استعمار و مادیت‌گرایی و سکولاریسم تاکنون با آن رویارو بوده است، بررسی شده است. در بخش دوم کتاب، نویسنده پس از توضیح مفهوم و ماهیت سکولاریسم، آن را حرکتی در رویارویی با مسیحیت و اسلام برمی‌شمارد و نه راه‌حلّ مشکل جامعه متنوعی مانند لبنان. بخش سوم این کتاب فراهم آمده از چند گفت‌وگو با علامه شمس‌الدین در باب سکولاریسم، شورا، دموکراسی، جامعه مدنی و شریعت است.

۵. جهاد الأمة

این کتاب تقریر دروس و مباحث فقهی علامه شمس‌الدین است که شیخ حسن مکی با اجازه وی به تحریر و انتشار آن اقدام کرده است. شمس‌الدین در این مباحث بر آن است تا نگاه نادرستی که به مفهوم جهاد می‌شود و آن را دعوت دیگران به اسلام به مدد شمشیر و قدرت می‌داند و افتخار و عظمت اسلام را مبتنی بر فتح و جهاد ابتدایی می‌شمارد، تصحیح کند. این کتاب نخستین بار در سال ۱۹۹۷م. منتشر شد و هفت فصل دارد: حکم جهاد، ارتش و فرماندهی و سازمان‌دهی امت برای فریضه جهاد، تعیین دشمنی که جهاد با او واجب است و مقدمات پیکار و کیفیت و مسائل آن عناوین فصول هفتگانه این کتاب است.

۶. التطبیع بین ضرورات الأنظمة و خيارات الأمة^۱

شمس‌الدین در این کتاب، که مجموعه‌ای از مقالات و خطبه‌ها و مصاحبه‌های وی است، در صدد حل مشکل تناقض میان سیاست‌های ناگزیر نظام‌های رسمی و گزینه‌های آزادانه ملت‌های مسلمان در موضوع عادی‌سازی روابط با اسرائیل است. وی طرح صلح میان اسرائیل و دولت‌های عرب را - بر اساس قطع‌نامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ و اصل زمین در برابر صلح، که در کنفرانس مادرید مورد تأکید قرار گرفته، و همچنین بر اساس مذاکرات صلح اوسلو و پیش از آن کمپ دیوید - یکی از داده‌های ثابت سیاست‌های رسمی منطقه‌ای و بین‌المللی دانسته و حکومت‌های عربی را در تن دادن به فشارهای مذاکرات، که خود ناشی از موازنه‌های قدرت جهانی است، محق و ناچار می‌داند، در حالی که جوامع و ملت‌های عرب الزامی به تن دادن به این اجبارها ندارند، زیرا

۱. دعاوی‌سازی، میان ضرورت‌های نظام‌های سیاسی و گزینه‌های امت.

گزینه‌های جوامع، برآمده از دل تاریخ و فرهنگ و اصول تثبیت شده در وجدان و آگاهی‌شان است. این پارادوکس شدید میان نظام‌های سیاسی و ملت‌های عرب می‌تواند منطقه عربی را وارد نزاعی داخلی بر سر مسئله‌ای تحمیل شده از خارج نماید. راه حلی که شمس‌الدین برای رویارویی با خارج بدون وارد شدن در نزاع کشنده داخلی پیشنهاد می‌کند نوعی آتش بس میان نظام‌های سیاسی و ملت هاست. از نگاه شمس‌الدین، نظام‌های سیاسی می‌توانند هم‌چنان تن به مقتضای ضرورت‌هایشان بدهند، به شرط آنکه به گزینه‌های امت (ملت‌ها) تعدی نکنند و شایسته است که امت هم‌چنان به گزینه‌های خود توجه کند به گونه‌ای که قراردادها را ضرورتی شکلی و فاقد محتوا جلوه دهد.

۷. فی الاجتماع السياسي الإسلامي: المجتمع السياسي الإسلامي محاولة تأصيل فقهي و تاريخي^۱

پس از کتاب *نظام الحكم و الإدارة في الإسلام*، این کتاب دومین کتابی است که مؤلف در آن اندیشه‌های سیاسی خود را به طور منسجم مطرح کرده است. این کتاب شامل مهم‌ترین مباحث شمس‌الدین در باب جامعه سیاسی اسلام است. وی در این کتاب به بحث در مبانی نظری دولت در اسلام پرداخته است و مؤلف در آن روشی را در پیش گرفته که دولت را در سطح نظری، نتیجه ضروری شریعت و برپایی دولت را در سطح عملی در جامعه سیاسی، نتیجه ضروری مسلمان بودن و ملتزم بودن امت به شریعت برمی‌شمارد.

این کتاب در سه بخش سامان یافته است: در بخش نخست مبانی نظری اسلام در سطح تشریحی و وحدت در اسلام مورد توجه نویسنده بوده است. بخش دوم ویژگی‌های عمومی و مبادی اساسی جامعه سیاسی و دولت و نظام مورد بحث قرار گرفته است. بخش سوم کتاب مسئله تطبیق تاریخی ایده دولت اسلامی را پی گرفته است که خود دارای سه فصل است: فصل اول: حکومت پیامبر، فصل دوم: استمرار دولت پس از پیامبر، فصل سوم: ویژگی خاص شیعه در چارچوب اسلامی.

۸. فقه العنف المسلح في الإسلام^۲

این کتاب از نقاط عطف حیات فکری شمس‌الدین به شمار می‌آید. شمس‌الدین این کتاب را در سال ۱۹۹۱م. به پایان رساند، اما در زمان حیات خود رضایت به چاپ و انتشار آن نداد. پرسش

۱. در باب جامعه سیاسی اسلام: تلاشی برای مبنای‌سازی فقهی و تاریخی.

۲. بررسی فقهی خشونت مسلحانه در اسلام.

اصلی‌ای که این کتاب بدان پاسخ می‌گوید این است که آیا استفاده از خشونت مسلحانه به عنوان ابزاری سیاسی در شریعت اسلام جایز است یا خیر؟

مؤلف در مقدمه کتاب، پس از اشاره به زمینه شکل‌گیری رفتارها و اندیشه‌های خشونت‌گرا در میان جنبش‌های اسلامی و تلاش آنها برای جست و جوی مبنای فقهی برای مشروعیت بخشی به خشونت مسلحانه، به سرزنش فقهایی می‌پردازد که با پذیرش خواسته‌ها و نیازهای روانی این گروه‌های خشونت‌طلب و یا به سبب فهم نادرست خودشان، خشونت مسلحانه را مباح دانستند و بسیاری از مسلمانان با اخلاص را هم قربانی فهم ناصواب خود کردند. شمس‌الدین چهار هدف عمده برای خشونت‌های مسلحانه برمی‌شمارد:

الف) خشونت مسلحانه ضد نیروهای بیگانه، که به دو شکل است:

۱. برخورد مسلحانه و ترور و آدم‌ربایی برای آزادسازی اسیران خودی و استفاده از این روش در برابر ارتش اشغالگر و متولیان دستگاه‌های اداری اشغالگر و نماینده سیاسی‌شان.
 ۲. کاربرد خشونت ضد مؤسسات و اماکن و اشخاص وابسته به کشور بیگانه و هواپیماربایی، منفجر کردن سفارت‌خانه‌ها و مؤسسات در کشور بیگانه و یا در کشورهای دیگر و گرفتن گروگان از میان شهروندان عادی دارای تابعیت کشور بیگانه که در دستگاه اشغالگر یا مؤسسات بیگانه سمتی ندارند.
- ب) خشونت مسلحانه ضد نظام‌های محلی حاکم از راه ترور مسئولان یا به گروگان گرفتن آنان و منفجر ساختن مؤسسات حکومتی.

ج) خشونت مسلحانه ضد احزاب رقیب، با ترور و آدم‌ربایی و برخوردهای مسلحانه محدود در جریان تظاهرات دو طرفه و درگیری‌های داخلی مانند افغانستان و لبنان.

د) خشونت مسلحانه ضد شهروندان داخلی و در جریان مبارزه با مظاهر خلاف شرع اسلام (و یا آنچه خلاف شرع پنداشته می‌شود) به ویژه قمارخانه‌ها و شراب‌فروشی‌ها و اماکن لهو و ... از طریق منفجر ساختن و ویران کردن این اماکن و اهانت و ایذای زنان غیر محجبه.

شمس‌الدین در این کتاب عناوینی را که ممکن است از سوی خشونت‌طلبان مسلمان برای توجیه خشونت مسلحانه مورد استفاده قرار گیرد در پنج فصل مطرح می‌کند و به بررسی مشروعیت فقهی تک‌تک این عناوین می‌پردازد. آن عناوین عبارتند از: ۱. جهاد، ۲. قتال اهل بغی، ۳. امر به معروف و نهی از منکر، ۴. دفاع از اسلام، ۵. مقدمه دفاع از نفس.

در پاسخ به پرسش از امکان بهره‌گیری از این عناوین جهت اقدام به خشونت مسلحانه، شمس‌الدین بهره‌گیری از این عناوین را، جز در موارد استثنایی نامشروع می‌شمارد.